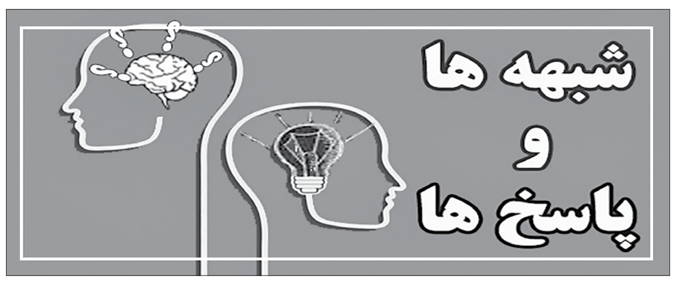

کاربرد تعبیرات جسمانی برای خدا در قرآن

در قرآن تعبیرات جسمانی و طبیعی برای خداوند آمده است پس چرا گفته می‌شود خدا جسم نیست؟

- جسم در ابعاد طول، عرض یا ارتفاع قابل قسمت است؛ اگر ما نتوانیم یک شیء را از ابعاد سه گانه قسمت کنیم و یا حتی قسمت کردن آن را تصور کنیم، از نظر برهان عقلی، آن شیء باز قابل تقسیم به اجزای کوچک‌تری می‌باشد.

«اگر خدا جسم می‌بود، دارای امتداد بود و ناگزیر تقسیم می‌پذیرفت؛ در حالی که قابلیت تقسیم پذیری بر دوگونه متصور است که هر دو در مورد خداوند مستلزم محال می‌باشد:

صورت اوّل این است که خدا از اجزای جسمانی ترکیب یافته باشد، به طوری که از تقسیم او چند جزء جسمانی مستقل پدید آید. از آنجا که گفتیم خداوند مرکب نیست، پس این تقسیم باطل و محال خواهد بود.

صورت دیگر این است که خدا یک جسم بسیط باشد، در این صورت اشکال ترکیب بر او وارد نشده و مانعی در تقسیم او نخواهد بود. اگر این گونه فرض شود باید با تقسیم این جسم بسیط دو تا نصف خدا به وجود آید که هر دو واجب‌الوجود باشند که در این صورت نیز اشکالات متعدد پیش آمده و مستلزم محال خواهد بود».[1]

خداوندی که خالق اجسـام و غیراجسام بلکه موجودات کیهان است، نمی‌تواند جسم باشد، زیرا لازمه جسم بودن، مکان داشتن و لازمه مکان داشتن، محدود بودن است و موجود محدود و نیازمند نمی‌تواند واجب الوجود بالذات باشد چرا که خود احتیاج به موجود برتـری دارد تا نیاز او را بـرآورد و در واقع واجب‌الوجود بالذات نخواهد بود، از این رو خداوند نمی‌تواند محدود به مکان باشد.

پس خداوندی که خالق اجسام و غیراجسام بلکه موجودات کیهان است، نمی‌تواند جسم باشد، زیرا لازمه جسم بودن، مکان داشتن و لازمه مکان داشتن، محدود بودن است و موجود محدود و نیازمند نمی‌تواند واجب الوجود بالذات باشـد چرا که خود احتیاج به موجود برتری دارد تـا نیاز او را برآورد و در واقع واجب الوجود بالذات نخواهد بود از این رو خداوند نمی‌تواند محدود به مکان باشد.

دلیل دیگر: «اگر واجب تعالی دارای اجزا باشد، اجزا در موجود شدن مقدم بر واجب الوجودند (چون تا جزء نباشـد، کل به وجود نخواهد آمد) بر این پایه، واجب برای وجود یافتن متوقف بر وجود اجزاء خود است. (از باب ضرورت تقدم جزء بر کل در وجود)، و توقف داشتن کل در وجود خود بر جزء و سابق بودن جزء بر واجب و توقف داشتن واجب بر غیر خود، با فرض واجب الوجود بودن محال است.»[2]

حال تعبیرهایی که در قرآن برای خداوند شـده و در ظاهر معنای جسـمانی و طبیعی را می‌رساند، چگونه معنا کنیم که با ساحت قدسی خداوند سازگار باشد؟

در چنین مواردی، اولین کاری که باید بکنیم این است که خداوند را منزه از نقایص جسمانی و طبیعی دانسته و چیزی را مانند او ندانیم. برای نمونه در قرآن چنین آمده است: «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» که معنای ظاهری آن این است پروردگارت و فرشته‌ها صف به صف آیند و چون خداوند جسـم نیست که برای او آمدن و رفتن معنا پیداکند و اساسا وجود او نا محدود است و در همه جا حضور دارد و غایب نیست تا گفته شود او آمد. لذا در معنای این آیه تصرف می‌شـود و گفته می‌شـود: امر و فرمان خدا بیاید؛ یا گفته می‌شود: عذاب خدا بیاید؛ یا: حکم خدا به همراه فرشتگان صف به صف بیایند که کنایه ای باشد از این معنا که (ملائکه) گرداگرد حاضران را در محشر می گیرند و آماده اجرای فرمان الهی‌اند. این ترسیمی است از عظمت آن روز بزرگ و عدم توانایی انسان بر فرار از چنگال عدالت.

تعبیر به جاء ربک (پروردگار تو آمد) کنایه از فرا رسیدن فرمان خدا برای رسیدگی به حساب خلایق اسـت یا اینکه منظور عظمت و نشانه‌های خداوند است و یا منظور از ظهور پروردگار، ظهور معرفت او در آن روز است به گونه‌ای که جای انکار بر هیچ کس باقی نماند؛ گویی همه با چشم، ذات بی مثالش را مشاهده می‌کنند. به هر حال، مسلم است که آمدن خداوند به معنی حقیقی کلمه که لازمه آن جسم بودن و انتقال در مکان است معنا ندارد، چرا که او از جسم و خواص جسم مبرا است.

همین معنی با صراحت در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ـ ع ـ نقل شده است و شاهد این تفسیر، آیه ۳۳ سوره نحل است که می فرماید: «هل ینظرون الا ان تاتیهم الملائکه او یأتی امر ربک» آیا آنها جز این انتظاری دارند که فرشتگان به سراغشان بیایند و یا امر پروردگارت فرا رسد.[3]

با توجه به پیراسـته بودن ذات خداوند از نقایص جسمانی و طبیعی و بی حد و مرز بودن و صفات نامحدود کمال داشتن حضرت حق، باید گفت که چنین تعبیراتی را بدون حمل بر معنای کنایی، باید از ساحت مقدس خداوند سبحان دور دانست.

باز برای نمونه خدای سبحان فرموده است: چشم ها او را نمی‌بیند، ولی او چشم‌ها را می‌بیند[4] این آیه با صراحت می‌گوید که چشم ها هرگز خدا را درک نمی‌کنند و نمی‌بینند، ولی او همه چشم ها را درک می‌کند و می‌بیند. او خالق موجودات لطیف است و نسبت به بندگان لطیف و مهربان می‌باشد، او از همه چیز آگاه است. به این ترتیب، آیه فوق هرگونه امکان رؤیت در مورد خداوند را- چه در این جهان و چه در جهان - با چشم جسمانی، نفی می‌کند.»[5]

درباره عدم رؤیت حضرت حق، خداوند متعال در آیه دیگری از قرآن کریم خطاب به حضرت موسی ـ ع ـ می فرماید: موسی! هرگز مرا نخواهی دید. البته این معنا با تعبیر لقاء الله که در قرآن کریم و ادعیه به کار رفته و یا حتی با تعبیر رؤیت که در فرمایشات ائمه معصومین ـ ع ـ وارد شده هیچ گونه منافاتی ندارد، حضرت علی(ع) فرمودند: خداوند با چشم سر قابل رؤیت نیست؛ اما با چشم دل می‌توان او را دید. بنابراین منظور، دیدن خدا با چشم دل و لقای حضوری و شهود قلبی است که به مراتب قوی‌تر و یقینی‌تر از دیدن ظاهری است.»[6]

بر این اساس تعابیر و الفاظی که در قرآن و احادیث وارده از ائمه معصومین(علیهم السلام)، دلالت بر جسم بودن خداوند داشته باشد، معنی کنایی دارد.

۱. غرویان، محسن، آموزش عقاید، ج ۱، ص ۱۸۳.
۲. نهایة الحکمه، مرحله ۱۲، فصل ۴، ص ۲۷۵.
۳. تفسیر نمونه، ج ۲۶، صص ۴۷۰- ۴۷۱.
۴. انعام/۱۰۳.
۵. مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، ج ۴، ص ۲۲۳.
۶. غرویان، محسن، آموزش عقاید، ج ۱، ص ۱۸۴.

استفتاء
از رهبر معظم انقلاب اسلامی

معامله صوری برای فرار از ربا

س) اگر شخصی نیاز به مبلغی پول داشته باشـد، آیا جایز است که کالایی را به صورت نسیه به بیش از نرخ حقیقی بخرد و سپس آن را در همان مجلس به فروشنده، به قیمت کمتری بفروشد، مثلاً تکه‌ای طلا را به مبلغ مشخصی به طور نسیه برای مدّت یک سـال بخرد و در همان مجلس آن را به صورت نقد به شخص فروشنده، به دوسوم قیمت خرید بفروشد؟

ج) چنین معامله‌ای که در واقع نوعی حیله برای فرار از ربای قرضی اسـت، شـرعاً حرام و باطل است.

دریافت شارژ اشتباه

س) فردی به من اطلاع داده که اشـتباهی برای خط موبایل شما شارژ فرستادم و شما اون مبلغ رو به ما برگردان؛ مبلغ شارژ قابل توجه است و شاید من این مبلغ رو تا دو سال طول بکشه مصرف کنم، در حال حاضر وظیفه من چیست؟

ج) اگر امکان برگرداندن شارژ به طرف مقابل وجود داشته باشد این کار را انجام بدهید و در غیر این صورت هر چند دادن مبلغ شارژ به طرف مقابل واجب نیست ولی اگر مبلغ را نپردازید حق استفاده از شارژ را هم ندارید.

کفایت غسل جنابت از سایر غسل‌ها

س) آیا کسی که چند غسل واجب بر عهده دارد، با انجام غسل جنابت، بقیه غسل‌ها از عهده او ساقط می‌شود؟

ج) اگر غسـل جنابت بر عهده او باشـد، با انجام غسل جنابت، هر غسل واجبی که بر عهده دارد ساقط می‌شود.

عقل و عمل دو بال پرواز

سید حمزه قربانی

آنچـه موجب می‌شـود تا انسان بتواند در مسیر درست عبودیت قرار گیرد، چیزی به نام عقل اسـت. عقل عطیه الهی اسـت که هر که بیشتر از آن بهره‌مند شـود، از مقام برتری نیز بهره‌مند خواهد شد.

تلازم عقل عشقی و عمل صالح

آنچه از نظر قرآن می‌تواند انسان را رهایی بخشد و خلافت وی را تضمین کند، فعلیت بخشی اسمای الهی در یک فرآیندی به نام عبودیت است. انسان می‌بایست عبدالله شـود تا بتواند خود و دیگران را رهایی بخشد و از خسـران ابدی در مهبط زمین و وابستگی به آن رهایی یابد.(اعراف، آیه ۱۷۶)

عبدالله شـدن بشر به این اسـت که عبودیت را خوب درک کرده و به لوازم آن ملتزم و متعهد باشـد. (ذاریات، آیه ۵۶) کسـی که عبدالله شد، از گوهر آن بهره مند خواهد شد، چرا که عبودیت، کنه و گوهری به نام ربوبیت دارد.

انسـانی که عبدالله شد، خلافت می‌یابد و مظهر ربوبیت و پروردگاری خداوند می‌شـود و می‌تواند نه تنها راهنما بلکه دستگیر دیگران شود.

از این رو پیامبـر(ص) در مقامی فراتر از عبدالله یعنی در مقام عبده، حبل الله و عروه الوثقی و وسیله الهی است که انسان و بلکه همه هستی از جن و انس و غیر آن به واسطه ایشان به کمال شایسته و بایسته خود می‌رسند.

اما آنچه موجب می‌شود تا انسان بتواند در مسیر درسـت عبودیت قرار گیرد، چیزی به نام عقل است. عقل عطیه الهی است که هر که بیشتر از آن بهره مند شود، از مقام برتری نیز بهره مند خواهد شد.

امام رضا(ع) درباره آن می‌فرماید: العقل حباء مـن الله،والادب کلفه فمن تکلف الادب قدر علیه، و مـن تکلف العقل لـم یزدد بذلک الا جهلا؛ عقل، عطیه و بخششی است از جانب خدا، و ادب داشتن، تحمل یک مشقت است، و هر کـس با زحمت ادب را نگهدارد، قادر بر آن می شود، اما هر که به زحمت بخواهد عقل را به دست آورد جز بـر جهل او افزوده نمـی‌شود. (بحـارالانـوار،ج ۷۸،ص ۳۴۲)

بنابراین، عقل چیزی نیسـت که انسـان یا هر موجودی بخواهد آن را کسـب کند و با تلاش آن را به دسـت آورد و یا کم و زیادش کند؛ بلکه بخشش و عطیه الهی اسـت که با کار کردن و بهره‌گیری از آن تنها می‌توان از فواید آن بهره‌مند شد.

کسی که عقل دارد همه چیز را دارد و کسی که عقل ندارد هیچ ندارد؛ چرا که داشتن عقل به معنای داشتن دین و حیاست و هر کجا عقل باشد، حقیقت دین و انسانیت را می‌توان در آنجا یافت و هر کسی عقل ندارد، از هیچ چیزی بهره‌مند نیست. امام علی(ع) در این باره فرمودند: روزی جبرائیل(ع) نزد حضرت آدم(ع) آمد و گفت: خداوند بلند مرتبه فرموده است:از این سه چیز: عقل، حیاء، دین، یکی را انتخاب و بقیه را رها کن. آدم(ع) گفت:عقل را انتخاب می‌کنم.

جبرائیل(ع) رو به حیاء و دین کرد وگفت: از آدم جدا شوید. آنها در پاسخ گفتند: خداوند متعال به ما فرمان داده که از عقل جدا نشویم و هر کجا عقل باشد ما نیز آنجا هستیم.(تفسیر نورالثقلین جلد پنجم و نیز اصول کافی، ج ۱، کتاب عقل و جهل)

بنابراین، عقل نه تنها ابزار شناختی بلکه مهم‌ترین عامل دینداری و حیای آدمی است و انسان هر چیزی که دارد از عقل و دین و حیا دارد و انسانیت او در این امور اسـت و همین امور هستند که آدمی را به سوی عبودیت و الوهیت و ربوبیت می‌برند و انسان، عبدالله، متاله و مظهر رب العالمین می‌شود.

از این رو در تعریف عقل فرمودند: العقل ما یعبد به الرحمن و یکتسب به الجنان؛عقل آن چیزی است که خداوند رحمان با آن عبادت می‌شود و بهشت با آن به دست می‌آید.(اصول کافی، جلد۱، ص ۱۱، حدیث ۳)

چنین عقلی نمی‌تواند عقل بدون احساس و عاطفه باشد. لذا گاه در آیات و روایات به جای عقل از ایمان سـخن به میان می‌آید، چرا که ایمان همان شناخت عقلانی است که با عواطف و احساسات پیوند خورده و به عنوان باور، عقد القلب شده است.

امام رضا(ع) در تفسـیر عقل به این نکته توجه می‌دهد که عقـل واقعی نمی‌تواند جدا از عشـق و محبت باشد.

ایشان در تفسیر عقل، آن را با عشق و مودت پیوند می‌زند و می‌فرماید: التـودد الی الناس نصف العقل؛ مودت و دوسـتی با مردم، نیمی از عقل است. (تحف العقول، ص ۴۴۳)

به سخن دیگر، نمی‌توان از وجود حقیقت عقل در شخصی سخن گفت، درحالی که این شخص از عشق و محبت و مودت بی‌بهره اسـت. هر کسی عقل دارد، به دیگران عشق می‌ورزد.

امام رضا(ع) در تفسیر عقل به این نکته توجه می‌دهد که عقل واقعی نمی‌تواند جدا از عشق و محبت باشد. ایشان در تفسیر عقل، آن را با عشق و مودت پیوند می‌زند و می‌فرماید: مودت و دوستی با مردم، نیمی از عقل است.

در این روایت بر مودت به مردم تاکید شده است. تفاوت مودت با محبت در این است که محبت، امری باطنی اسـت که در دل انسان جای دارد، ولی مودت ابراز و اظهار همان محبت باطنی است.

از این رو بر نمایش محبت به شکل مودت تاکید شـده است. در روایات است که زن و شوهر، محبت و عشق خویش را به شکل مودت ابراز کنند تا هر یک از محبت باطنی طرف مقابل آگاه شود.

به هر حال، در این سخن امام رضا(ع) بر این نکته تاکید شده که عقل دو چهره دارد که نیمی از آن ابراز عشق و محبت است که از آن به مودت تعبیر شده است.

بنابراین، آنچه مراد از عقل در آیات و روایات است، همان عقل عشقی است که در کربلا و عاشورا و نیز شب نوزدهم ماه رمضان و در بسیاری از غزوه‌ها به نمایش گذاشته شده است؛ اینان محبت باطنی خویش را به خداوند، این‌گونه به نمایش گذاشتند و عقل خونین و سرخ خود را نشان دادند.

اما این عقل عشقی یک جلوه دیگری هم دارد که از آن به عمل صالح یاد می‌شـود. عمل صالح به این است که کردارهای خودمان را بر اساس حکم عقل و عقلا و شریعت تنظیم کنیم.

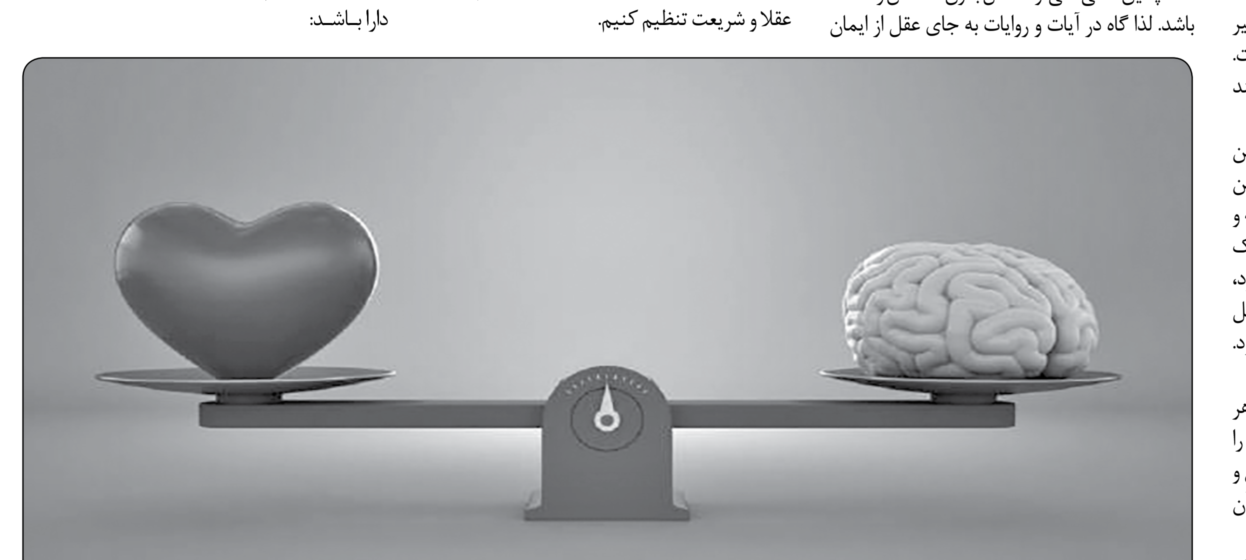

دامنه عمل صالح بسیار گسترده است. از این رو، از عبـادت محض در برابر خداوند چون نماز و روزه تا آبادسازی زمین و آبیاری و درختکاری و خانه‌سازی و هـر گونه خیر به مخلوقات و آفریده‌های خداوندی را شامل می‌شود.

هر عمل نیک که به قصد تقرب و وجه الله انجام شود، همان ایمان و عقل عشقی را به نمایش می‌گذارد.

عقل عشقی در عمل صالح تجلی می‌یابد.

این‌گونه است که حسـن فاعلی با حسن فعلی جمع می‌شـود و کار خوب با نیت خوب بال پرواز را برای انسان فراهم می‌کند. بر این اساس، نمی‌توان از جدایی عقل و عشق یا عمل صالح سخن گفت و هرگونه جداسازی این دو به معنای نصف و نیمه کردن عقل است. در روایات از هر گونه جداسازی عقل و عشق و عمل و به تفسیری دیگر از هر گونه جداسازی حسن فعلی از حسـن فاعلی یا حسن فاعلی از حسن فعلی نهی شـده است؛ زیرا هرگز با یک بال نمی‌توان پرواز کرد و خدایی شد.

اینکـه امام رضا(ع) می‌فرمایـد که محبت اهل بیت(ع) هرگز جدا از عمل صالح نیست بر همین پایه استوار است. آن حضرت می‌فرماید: لاتدعوا العمـل الصالـح و الاجتهاد فی العبـاده اتکالا علی حب آل محمد(ص) و لا تدعوا حب آل محمـد(ص) لامرهـم اتکـالا علـی العبـاده فـانـه لایقبـل احـدهـمـا دون الاخـر؛ مبادا اعمـال نیک را به اتکای دوسـتی آل محمد(ص) رها کنید، مبادا دوسـتی آل محمد(ص) را بـه اتکای اعمال صالح از دسـت بدهید، زیرا هیچ کدام از ایـن دو، بـه تنهایی پذیرفته نمی شـود. (بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۸)

همین مطلب را آن حضرت(ع) به شـکلی دیگر تبیین می‌کند.

ایشان عقل را درحوزه عمل و رفتارهای نیک معنا می‌کنـد و کمال عقل را در اموری می‌داند که ارتباط تنگاتنگی با همان عشق و مودت دارد که تجلی عمل صالح در رفتار است.

ایشان می‌فرماید: لا یتـم عقل امـرء مسلـم حتـی تکون فیه عشر خصـال: الخیـر منـه مـامـول. و الشر منه مامـون. یستکثر قلیل الخیر من غیره، و یستقل کثیر الخیر مـــن نفسه. لا یسام من طلب الحـوائج الیه، و لا یمل مـن طلب العلـم طول دهره. الفقرفی الله احب الیه من الغنی و الذل فی الله احب الیه مـن العز فی عدوه. و الخمـول اشهی الیه من الشهره. ثـم قال(ع) العاشره و ما العاشره؟ قیل له: ما هی؟ قال(ع): لایری احدا الا قال: هو خیر منی و اتقی؛ عقل شخص مسلمـــان تمـام نیست، مگر ایـــنکه ده خصلت را دارا بـاشـد:

۱ـ از او امید خیر باشد.
۲ـ مردم از بدی او در امان باشند.
۳ـ خیر اندک دیگری را بسیار شمارد.
۴ـ خیر بسیار خود را اندک شمارد.
۵ـ هـر چه حـاجت از او خـواهنـد دلتنگ نشـود.
۶ـ در عمر خود از دانش‌طلبی خسته نشود.
۷ـ فقـر در راه خـدایـش از تـوانگـری محبـوب‌تـر بـاشـد.
۸ـ خـواری در راه خـدایـش از عزت بـا دشمنـش محبوب‌تـر بـاشـد.
۹ـ گمنـامـی را از پـر نـامـی و شهرت خـواهـان‌تـر بـاشـد.
۱۰ـ سپس فـرمـود: دهمی و چیست دهمی؟ به او گفته شـد: چیست؟ فـرمـود: احـدی را ننگـرد جز اینـکه بگـویـد او از مـن بهتـر و پـرهیزکـارتـر است. (تحف العقول، ص۴۴۳) بر این اساس عقل را باید در عمل صالحی جست که بنیاد آن بر دوستی و مودت آفریده‌های الهی اسـت. کسی که بتواند با این عقل عشـقی به پرواز در آید، به همه چیز رسیده و متاله شده است و هر کسی که بخواهد تنها به اظهار ظاهری عشـق بسنده کند و آن را در اطاعت و عمل صالح به نمایـش نگذارد، ناقص خواهد بـود و هرگز از زمین برنخواهد خاست. آنچه انسان را از زمین بر می‌کند و از وابستگی به زمین و دنیا رهایی می‌بخشد، دو بال عقل عشقی و عمل صالح است.

امام علی(ع) فرمودند: روزی جبرائیل(ع) نزد حضرت آدم(ع) آمد و گفت: خداوند بلندمرتبه فرموده اسـت: از این سه چیز یعنی عقـل، حیاء، دین، یکی را انتخـاب و بقیه را رها کن. آدم(ع) گفت: عقل را انتخاب می‌کنم. جبرائیل(ع) رو به حیاء و دین کرد و گفت: از آدم جدا شـوید. آنها در پاسخ گفتند: خداوند متعال به ما فرمان داده که از عقل جدا نشـویم و هر کجا عقل باشد ما نیز آنجا هستیم.

روش‌های تربیت در قرآن

منصور حسینی

انسـان به عنوان موجودی که دارای رشد و بالندگی و نمو اسـت از این قابلیت برخوردار اسـت تا اسـتعدادها و قوای نهفته را در یک فرآیند پرورشـی و تربیتی به کمال برساند. از این رو کاربرد واژه پرورش در حق انسان درست و صحیح است.

پرسش این نوشتار این است که اگر امکان ذاتی برای انسان است تا پرورش یابد و به کمالات لایق خود برسد و استعدادهای نهفته خود را به فعلیت رساند، قرآن چه روش‌های تربیتی را مفید می‌داند و عوامل تربیت و یا آسیب‌های آن کدام است؟ برای پاسخگویی به این پرسش‌ها به سراغ آیات قرآن می رویم تا دریابیم که قرآن چگونه روش‌های تربیتی و عوامل آن را شناسایی و در حوزه آسـیب شناسی تربیتی به کدام عوامل و موانع اشاره می کند.

***

روش‌های تربیتی قرآنی

قرآن برای رسیدن به کمال روش‌های تربیتی را به مربیان پرورشی انسانی آموخته است که با عمل به آن می توان امید آن داشت تا نسل آینده بتواند استعدادها و توانمندی‌های نهفته را آشکار کند.

آسان‌گیری

یکـی از مهم ترین روش‌ها در مسـئله پرورش و تربیت، آسـان گیری است. انسان به طور طبیعی در آغاز از هر چیز سـخت و دشوار گریزان است. همین مسـئله موجب می شـود تا از امر بگریزد و اشتیاق و علاقه‌ای به یادگیری و یا عمل به آن نداشـته باشـد. مناسـب اسـت تا در یک فرآیند و با آسان و کوچک کردن آن، زمینه را برای ایجاد علاقه و اشتیاق و عمل فراهم آورد. تاکید قرآن بر اینکه اسـلام دین سمحه و سهله است و کسی را فراتر از توانش تکلیف نمی‌کند و بار بر دوشش نمی‌گذارد (بقرهٔ آیه ۲۸۶) و دستور به تخفیف در امور حتی در مسئله مجازات (بقره آیه ۱۷۸) و برداشتن هر گونه عسر و حرج (حج آیات ۷۷ و ۷۸) و آسان گیری در زمینه به جا آوردن نماز شب (مزمل آیه ۲۰) به عنوان نمونه‌های عینی، نشان می‌دهد که در مسئله پرورش باید آسان گیری و برقراری نظمی که آدمی را در یک فرآیند زمانی و طولانی آماده سازد، به عنوان یک اصل مدنظر قرار گیرد. قرآن خود به عنوان بهترین الگو و نمونه تربیتی در بسیاری از مسائل برای آنکه جامعه با آموزه‌های قرآنی و دستوری آشنا و سازوار شود، به روش فرآیندی در امر آموزش و عمل به قوانین و دستورها رو آورده است که نمونه معروف آن، مسئله بازداشتن مردمان از شرب خمر و شرابخواری بود که دریک فرآیند سه زمانه و سه مرحله‌ای انجام گرفت.

معرفی الگوهای عینی

ارائـه الگوهای عینی و محسـوس، از روش‌های دیگر تربیتی اسلام و قرآن است. قرآن برای هر مسئله و مشـکلی، نمونه‌های تاریخی و عینی و محسوسی را بیان می کند تا وحشت عمل از آدمی دور شود. انسان به طور طبیعی وقتی با مسئله و مشکلی مواجه می شود، اگر بداند که گذشتگان و یا افراد دیگری با آن روبه‌رو بوده و به روش‌هایی آن را از پیش رو برداشـته‌اند، به خود امید وار می‌شود و امکان اینکه تغییر رفتار دهد و راه مناسـب را برگزیند در او افزایش می‌یابد. قرآن در مسئله جنگ به جنگاوری ربانیون پیشین و همراهی و همگامی آنان با رهبران و پیامبران اشـاره می کند و می‌فرماید که آنان چنین کردند و موفق شدند و شما نیز می‌توانید با پیروی از روش ایشان موفق شوید.(آل عمـران آیـات ۱۳۶ و ۱۳۷) ارائه الگوی کاملی چون پیامبر (ص) خود بیانگر ارزش و جایگاه نمونه‌های عینی در مسـئله تربیت است. (احزاب آیه ۲۱) می توان در آیات ۹۰ سـوره انعام و نیز ۳۵ سوره احقاف و ۴ تا ۶ سوره ممتحنه و نیز آیه ۱۱ سوره تحریم به نمونه‌های دیگری از ارائه الگو برخورد کرد.

ارائه و تکرار رهنمودها

از دیگر روش‌های تربیتـی، ارائه دائم رهنمودها و تکرار آن اسـت، زیرا انسان گرفتار مسئله ای به نام فراموشی است و مسائل را به سرعت به دست فراموشی می‌سپارد. از این رو یاد کرد دائم رهنمودها و راهکارها می تواند بسیار مفید و سازنده باشد. (قصص آیه ۵۱) اعتدال‌گرایی و دوری و پرهیز از افراط و تفریط (اسرا آیات ۲۹ و ۳۸ و فرقان آیه ۶۷ و لقمان آیات ۱۷، ۱۹) ایجاد امید و آرزوهای مفید و سالم (کهف آیه ۲۶) انذار و ترسـاندن (انعام آیه ۱۵ و ۳۰ و ۵۱ و ۱۴۷) بشارت دادن (آل عمران آیه ۱۹۴ و بقره آیه ۱۵۵ و ۱۵۷) بیان تدریجی (فرقان آیه ۳۲) تبیین علت‌ها (لقمان آیات ۱۳ تا ۱۹) تحریک عواطف و احساسات و عفو و گذشت از خطا و اشتباه (نساء آیه ۹ و نور آیه ۲۲) تشویق (انعام آیه ۱۴۷) تمثیل (بقره آیه ۲۶ و ۲۶۱) طرح پرسـش برای ایجاد ذهنیت مسـاعد جهت تفهیم حقیقت به مخاطب(بقره آیه ۴۴ و ۶۱) داستان (اعراف آیه ۱۷۶) محبت (شـعرا آیه ۱۰۶ تا ۱۰۹) ارائه موارد مشهود و نمونه‌های عینی(بقره آیه ۷۳ و ۷۴) مقایسـه (نسـاء آیـه۹۵) موعظه و پند (بقره آیه ۶۶) ارجاع به وجدان فـردی و جمعی (بقره آیه ۲۶۷) وعـده پاداش(بقره آیـه ۲۶۸) ارائه فرجام عمل(بقره آیه ۲۶۴ تا ۲۶۶) از روش‌های قرآنی است که باید از آن در تربیت استفاده کرد. پرداختن به هریک از موارد بالا به طور تفصیل در این نوشتار ممکن نیست چنانکه برای هر یک از موارد یاد شـده می‌توان آیات بسیار دیگری نیز ردیف کرد. (رجوع کنید به فرهنگ قرآن ج ۷ ص ۴۸۵ تا ۵۲۰)

عوامل تربیتی

برای پرورش استعدادها می‌توان از مسائل و اموری بهره جست که ما از آن در اینجا به عامل و یا عوامل یاد می‌کنیم. به این معنا که هریک از این امور می‌تواند فرد را بر بهره گیری از استعدادهای نهفته خود بر انگیزاند تا در یک فرآیند به هدف کمالی خود برسد.

انسان به طور طبیعی گرایش به برهان دارد.برهان، دلیل قاطع و یقین آوری است که هر گونه شک و تردید را از دل می‌زداید و موجب آرامش می شود. از آنجا که برهان مانند نور، راه را برای رهروان خود روشـن می کند مورد توجه و تاکید است. آدمی برای رهایی از هر مشکل و دشواری به راهکاری نیاز دارد که برهان بخشی از آن را به عهده می گیرد. از این رو به معجزات روشن الهی برهان گفته‌اند که آدمی را از شک و تردید نسبت به پیامبران بیرون می آورد و ارتباط میان خدا و انسان را به اثبات می رساند و زمینه را برای عمل به فرمان‌ها و آموزه‌های دستوری خداوند فراهم می‌کند.(نساء آیه ۱۷۴ و یوسف آیه ۲۴ و قصص آیه ۳۲)

قرآن به مسئله اسـتعدادها و قابلیت‌ها به عنوان عامل مهـم توجه می دهد. به این معنا که در نگرش قرآنـی نمی‌توان به نقش تأثیرگذار اسـتعداد ذاتی و قابلیت‌های انسان‌ها در تربیت بی توجه بود. گاه همه عوامل برای تربیت وجود دارد ولی تربیت تأثیر چندانی به جا نمی‌گذارد؛ زیرا استعداد و قابلیت برای تأثیرپذیری در ذات فرد وجود ندارد.

قرآن از این مسئله به صورت تمثیل به سرزمینی یاد می‌کند که استعداد و قابلیت برای پرورش محصول و فرآورده‌های مفیـد ندارد.(اعراف آیه ۵۸) افزون بر این دو مطلب باید به اطاعت پذیری (بقره آیه ۱۸۶) و امتحان و آزمون (بقره آیه ۱۵۵و ۱۵۷) نیز اشاره کرد. قرار گرفتن در شرایط سخت و دشواری چون ترس و گرسنگی و زیان‌های مالی و جانی، آدمی را وا می دارد تا استعدادهای نهفته را بروز دهد. این مسئله اختصاص به شخص خاص ندارد بلکه حتی پیامبران بزرگ الهی نیز با این مسئله روبه‌رو می‌شوند.(بقره آیه ۱۲۴) قرار گرفتن در خوشی و ناخوشی است که آدمی را به رشد و بالندگی سوق می‌دهد.(اعراف آیه ۱۶۸)

از دیگر عواملی که قرآن برای رسیدن به تربیت و پرورش درست از آن یاد می کند، ایمان به خدا (بقره آیه ۱۸۶) و رسـتاخیز(طلاق آیه ۲ و قیامت آیه ۱ تا ۶) پرهیز از تکبر و غرور و شـرک و تسلیم و تعلیم و تقوا و دعا (رجوع کنید به فرهنگ قرآن ج ۷ ص ۵۵۲ تا ۵۵۶) است.

آسیب‌شناسی تربیت

در برابر عوامل سازنده و مفید در تربیت، عواملی وجود دارد که به تربیت و پرورش آدمی زیان می‌رساند. از این دسته می توان به تحریف حقایق (مائده آیه ۴۱)، تقلیـد کورکورانه (بقره آیـه ۱۷۰ و مائده آیه ۱۰۴)، جاسوسـی و خبر چینی (مائده آیه ۴۱)، دنیا طلبی (اعراف آیه ۱۷۶)، دوست گمراه (فرقان آیه ۲۷ تا ۲۹)، حرام خواری (مائده آیه ۴۱ و ۴۲) و شیطان (بقره آیه ۳۶ و ۳۷)، نفـاق (مائده آیه ۴۱) و نیز هواپرسـتی (اعراف آیه ۱۷۶) اشاره کرد.

سـخن درباره روش‌های تربیتی در قرآن بسـیار اسـت اما به لحـاظ رعایت اختصار بـه همین مقدار بسنده می‌شود.

تأکید قرآن بر اینکه اسلام دین سمحه و سهله است و کسی را فراتر از توانش تکلیف نمی‌کند، نشـان می‌دهـد که در مسـئله پرورش باید آسان‌گیری و برقراری نظمی که آدمی را در یک فرآیند زمانی و طولانی آماده سـازد، به عنوان یـک اصل مدنظر قرار گیرد.

در نگرش قرآنی نمی‌توان به نقش تأثیرگذار استعداد ذاتی و قابلیت‌هـای انسـان‌ها در تربیت بی‌توجه بـود. گاه همه عوامل برای تربیـت وجود دارد ولی تربیـت تأثیر چندانی به‌جا نمی‌گذارد؛ زیرا استعداد و قابلیت برای تأثیرپذیری در ذات فرد وجود ندارد. قرآن از این مسـئله به صورت تمثیل به سـرزمینی یاد می‌کند که استعداد و قابلیت برای پرورش محصول و فرآورده‌های مفید ندارد.

چراغ راه

مفهوم زهد منفی و مثبت

قال النبی(ص): «لیس الزهد فی الدنیا تحریم الحلال، و لا اضاعه المال، و لکن الزهد فی الدنیا الرضا بالقضاء».

پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: زهدورزی نسـبت به دنیا، حرام کردن حلال (بر خود) و یا ترک ثروت نیست، بلکه زهدورزی نسبت به دنیا عبارت است از راضی بودن به قضای الهی.[1]

۱- دنیا و آخرت از نگاه قرآن و حدیث، ج ۲، ص ۶۲، ح ۸۴۹

حکایت خوبان

تفاوت الگوی زهد امام و ماموم

علاءابن زیاد به امام علی(ع) از برادرش عاصم‌ابن زیاد شـکایت می‌کند که گوشه‌نشین شده، غذای خوب نمی‌خورد و اصرار دارد که غذای نامطبوع بخورد و لباس خیلی درشت بپوشد و از لذت‌های دنیا کناره‌گیری کند؟! حضرت پس از احضار او فرمود: شیطان بر تو مسلط شده است چرا نعمت‌های خدا را رها کرده‌ای؟ خداوند نعمت‌ها را برای استفاده کردن خلق کرده است. این مرد در جواب گفت: شما هم که خودتان مثل من زندگی می‌کنید. حضرت فرمود: اشتباه کرده‌ای. من پیشوای مردم و تو یکی از مامومین هستی. خداوند بر زمامداران حق واجب کرده که زندگی خودشان را در سطح پایین‌ترین افراد جامعه قرار دهند. برای اینکه با آنها همدردی کرده باشند و تسکینی برای آنها به وجود آورند.[1]

۱- نهج‌البلاغه- خطبه ۲۰۹

پرسش و پاسخ

فلسفه زهد اسلامی (۲)

پرسش:

آیا مدیر جامعه‌ای که بی‌رغبتی به دنیا را در میان مردم به عنوان یک ارزش مطرح می‌کند، می‌تواند چنین جامعه‌ای را به رشد و توسعه و سر منزل مقصود برساند؟

پاسخ:

در بخش نخست به این سوال به موضوعاتی همچون: مفهوم زهد- زهدهای منفی، مفهوم زهد واقعی و اهداف زهد اسـلامی شامل ایثار و از خودگذشتن پرداختیم. اینک در بخش پایانی دنباله مطلب را پی می‌گیریم:

۲- همدردی با دیگران

همدردی با دیگران یکی دیگر از اهداف زهد اسـلامی است. یک انسان متعالی در مقامی که برایش مقدور است باید ایثار کند، ولی گاهی کار به جایی می رسد که به ایثارگری هم کاری ساخته نیسـت. زیرا در شرایطی زندگی می‌کند که طبقه فقرا و مردمان ضعیف آن‌قدر زیاد و فراوانند که او نمی‌تواند با ایثارگری کاری از پیش ببرد. در این شرایط با اظهار همدردی کردن و هماهنگ و همسطح کردن زندگی خود با آنان می‌تواند موجب تخفیف آلام آنها باشد. آری این فلسفه زهد را امام علی به زیبایی ترسیم می‌فرمایند: خداوند بر زمامداران حق واجب کرده که زندگی خودشـان را در سطح پایین‌ترین افراد جامعه قرار دهند (نهج‌البلاغه- خطبه ۲۰۹)

۳-آزادی و آزادگی

قرآن هرگز لذت حلال و مشروع را بر انسان حرام نکرده است و هرگز توصیه نکرده که از این لذت‌ها استفاده نکن که در آخرت به لذت‌های بالاتری برسی. اما در عین حال انسان‌هایی آرزو دارند که در این دنیا همیشه آزادانه و حروار زندگی کنند و به هیچ چیزی تعلق خاطر و وابستگی نداشته باشند و حتی‌الامکان غل و زنجیرها را از دست و پای خودشان باز می‌کنند و نفس خود را از تعلقات وابستگی‌ها می‌رهانند. بنابراین چنین افرادی در دنیا ساده و بدور از تجملات زندگی می‌کنند بدون اینکه لذت‌های حلال و مشروع خدا را بر خودشان حرام کرده باشند. در شرح حال پیامبراکرم(ص) می‌خوانیم که آن حضرت: «کان رسول‌الله خفیف المؤونه» پیامبر اسلام در سبک زندگی خود سبکبار و کم هزینه بود (ارشاد القلوب دیلمی، ج۱، ص ۱۱۵)

۴- هماهنگی با اقتضای زمان

اوضاع اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی سیاسـی مردم در همه زمان‌ها یکسـان نیسـت، چرا که اقتضای زمان در هر شرایطی متناسـب با همان دوران است و در دوره‌های بعد تغییر می‌کند و ثابت نمی‌ماند. بنابراین مقتضیات زمان گاهی اقتضا می‌کند که انسان زاهدانه زندگی کند و در یک زمان دیگر به گونه‌ای دیگر. به عنوان نمونه: زندگی پیامبراکرم(ص) یا امام علی(ع) ساده و زاهدانه بود. اما زندگی امام باقر(ع) و امام صادق(ع) و برخی امامان دیگر تا حدی متفاوت بود. این تفاوت منشأش شرایط و مقتضیات زمانه بود که در هر دوره‌ای متفاوت بود. پیامبراکرم(ص) و امام علی(ع) در شرایط و زمانی زندگی می‌کردند که اوضاع اقتصادی مردم آن روزگار بد بود. مثلا اصحاب صفه که بسیار فقیر و تهیدست بودند و مدینه پیامبر(ص) با آنان خودش را هماهنگ و همسان می‌کرد. و لذا امام صادق(ع) به معترضین می‌فرماید: من الان در شرایطی که پیامبراکرم(ص) زندگی می‌کرد زندگی نمی‌کنم. من اگر در شرایط جدم پیغمبر(ص) زندگی می‌کردم، مثل او بودم و پیغمبر(ص) هم اگر در زمان من زندگی می‌کرد که وضع عمومی مردم خوب شد، مثل من زندگی می‌کرد.

۵- درک لذت‌های معنوی

انسان به طور طبیعی اگر در لذات مادی حتی لذات حلال غرقه شود، آثارش این است که حتی در همین دنیا از لذات معنوی محروم می‌گردد. ما یک سلسله لذت‌های معنوی داریم که معنویت ما را ارتقا می‌دهد و بالا می‌برد. کسی که اهل تهجد و نماز شب باشد و لذتی که از نمازشب خود می‌برد هیچ‌گاه یک فرد لذت‌طلب مادی و دنیایی نمی‌برد. لذت آن نماز شب‌خوان خیلی عمیق‌تر، نیرومندتر و نشاط‌بخش‌تر خواهد بود.

بنابراین انسان اگر بخواهد از این‌گونه لذت‌های معنوی و الهی در این دنیا بهره‌مند گـردد، چاره‌ای ندارد جز اینکه از لذت‌های مادی و دنیوی کم بکند. بوعلی سینا می‌گوید: زهد عارف با زهد غیرعارف فرق می‌کند این بدان معنا اسـت که زهد هم مراتبی دارد. زهد علی(ع) هم زنده‌ترین، عادل‌ترین، شجاع‌ترین زهدهای زمان خودش بود.

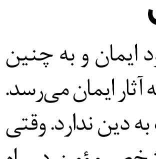

سلوک عارفانه

ایمان و آثار آن

اگر دین در دل انسـان پابرجا شد می‌شود ایمان و به چنین شخصی می‌گویند «مؤمن». بعد از ایمان نوبت به آثار ایمان می‌رسد. نشانه ایمان این است که مؤمن تردیدی نسبت به دین ندارد. وقتی ایمان در دل نفوذ کند دیگر دل نمی‌لرزد و شخص مؤمن در راه خدا و پای دین می‌ایسـتد و از هیچ چیز نمی‌ترسد و تردیدی به دل راه نمی‌دهد.[1]

۱- سـلوک عاشورایی، آیت‌الله شـیخ مجتبی تهرانی(ره)، منزل چهارم، ص ۹۶

صفحه معارف روزهای: شنبه ، یک‌شنبه
سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maarefkayhan@Kayhan.ir